

مشکلات و ناهنجاریهای

اقتصادی-اجتماعی حاشیه نشینان

(آخرین قسمت)

اشاره:

کوچه‌های تنگ و خاکی، خیابانهای مخروبه و کم عرض، اما کن روبه ویرانی، کلبه‌های بی نور در محله‌های گود، جویهای پر از گل ولای، مغازه‌ها و دکه‌های نیمه تاریک، جابجا و گوشه به گوشه جوانان و نوجوانانی که همنشین بیکاری و سردرگمی‌اند و خطوط چهره‌شان آوارگی را تصویر می‌کند و بالاخره ظلمت جهل و بیسوادی، همه و همه نمایشگر مشکلات و ناهنجاریهای ساکنین محلاتی موسوم به حاشیه نشینان است. این محلات فقیرنشین با شرایط دشوار و نامناسب زیستی در گوشه و کنار شهرهای بزرگ دیده می‌شوند. تهران به عنوان اولین شهری که کانونهای حاشیه‌نشین در آن تشکیل شده است، همواره

شاهد رشد این محلات و افزایش مشکلات و ناهنجاریهای اقتصادی-اجتماعی آن بوده است، مشکلاتی که نه تنها ساکنین این محلات را در فشار و تنگنا قرار داده، بلکه بعنوان عضوی بیمار، کانون بخش و انتشار انواع آسیبهای اقتصادی-اجتماعی و گسترش ناهنجاریها در بستر جامعه شهری نیز شده است. از این روست که شناخت و تشخیص صحیح این بیماری و درمان هر چه سریعتر آن ضروری می‌نماید. بر این اساس و برای شناخت و آشنایی عمیق و عینی‌تر، با جگه‌نگی گذران زندگی و مشکلات مبتلا به ساکنین این محلات، از بین مناطق چهارده گانه حاشیه نشینان شهر تهران، چهار منطقه را انتخاب کردیم. این چهار منطقه که رویهم ۴۰۰ خانوار را تشکیل می‌دهند به شکلهای

مختلف مشاهده و بررسی و پاسخ مورد مطالعه قرار گرفتند.

نتیجه بررسیها بیانگر این حقیقت است که، اگرچه در سالهای اخیر در زمینه حل و رفع مشکلات حاشیه نشینان اقداماتی صورت گرفته است و بعضی از این مناطق از نعمت آب و برق و دیگر خدمات شهری برخوردار شده‌اند ولی عیرغم اقدامات انجام شده، هنوز هم حاشیه نشینی با بسیاری از مشکلاتش بصورت یک معضل مهم اجتماعی وجود دارد. بنابراین در ادامه بحث حاشیه نشینی، مقاله زیر که حاصل بررسیهای انجام شده در چهار منطقه حاشیه نشین شهر تهران می‌باشد و تصویرگر مشکلات و ناهنجاریهای اقتصادی-اجتماعی آنان است، از نظر آنان می‌گذرد.

واژه‌های زیبای استعمارزدایی، کمک اقتصادی، صنعتی شدن و دهها نظریه و راهبردی که بعنوان حل مشکلات عقب ماندگی کشورهای تحت سلطه، ارائه گردید اگرچه در ابتدا باعث خوشبینی عده‌ای شد و آنان را در انتظار نیل به یک زندگی خوب و غنی، همراه با موفقیت‌های بزرگ باقی گذاشت اما امروز بعد از گذشت سالها، موفقیت ظاهری گذشته جاری خود را به نومیدی، سرگردانی و بن بست داده است سرخوردگی از الگوی رشدی که اغلب بازتاب هدفها و خواستههای کشورهای توسعه یافته اقتصادی بود، که از اواخر دهه ۱۹۶۰ ظاهر گشت و از اواسط دهه ۱۹۷۰ کاملاً متجلی شد. کشورهای تحت سلطه، یکی پس از دیگری دریافته‌اند که مسیر توسعه‌ای که آنها دنبال می‌کردند، نه تنها پیشرفت

مهمی را در کیفیت زندگی، عاید اکثریت مردم نکرد بلکه اساساً فرآیند توسعه واقعی و همه جانبه در این گونه ممالک، توسط استعمار نوبه اضمحلال کشیده شد و مشکلات فراوان اقتصادی-اجتماعی تحفه‌های غم انگیزی بود که چنین الگوی رشدی، برای ممالک تحت سلطه به ارمغان آورد.

یکی از شاخصهای توسعه بر مبنای الگوی رشد غربی، رشد شهرنشینی بود به عبارت دیگر رشد شهرنشینی و صنعتی شدن، مهمترین اجزای برداشت غرب از رشد اقتصادی محسوب می‌شدند. بر این اساس اکثر ممالک تحت سلطه متقاعد شدند که شهرنشینی راه حل مشکلات روستاییان است. از طرفی آنها می‌پنداشتند که مکانیزه کردن کشاورزی، نیروی کار-به ظاهر مشغول

فعالیت-روستایی را آزاد می‌کند و اینان جذب صنایع مستقر در مراکز بزرگ شهری می‌شوند، سپس قطبها و مراکز جدید رشد صنعتی تشکیل می‌شود تا با ایجاد ظرفیتهای اضافی، نیروی کار روستاها را جذب کرده و تقاضاهای رشد یابنده بخشهای دیگر اقتصاد را تأمین کند. از طرف دیگر، تولید انبوه یعنی تنها منطبق قابل قبول نظام سرمایه داری، مستلزم شهرهای بزرگ بود تا بتواند مهارت‌ها و سایر زیر بناهای مورد نیاز را برای چنین تولیدی مهیا سازد. مجموعه این عوامل دست به دست هم داد و در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ گرایش شدیدی نسبت به شهرنشینی در ممالک تحت سلطه بوجود آمد. همراه با گذشت زمان شهرها بزرگ و بزرگتر شدند و مراکز و کانونهای بزرگ جمعیت تشکیل گردید اما نه تنها

از توسعه و پیشرفت خبری نشد بلکه هر روز مشکل و مصیبت تازه‌ای پدیدار شد و شهرهای مملو از جمعیت، در دریایی از مسائل و مشکلات - که هر روز مثل قارچ از درونشان سر بر می‌آورد - غرق شدند که از آن میان می‌توان از مشکل حاشیه‌نشینی و ناهنجاریهای اقتصادی - اجتماعی حاصل از آن یاد کرد. مسئله حاشیه‌نشینان و مشکلاتی که با آن دست به گریبانند، تنها مسئله گروه و تعدادی نیست که از نعمت آموزش صحیح، مسکن مناسب، خدمات و رفاه شهری، بهداشت و سلامت تن و روان محرومند و زندگی مصیبت‌باری دارند بلکه مسئله، شرایط و ساختار بیمارگونه‌ای است که هر روز اعضا و عناصر سالم، قوی و قابل رشد را در معرض هجوم عوامل بیماری‌زا و کشنده قرار داده و با ضعف و زبونی آنان را از صحنه حیات خارج می‌کند. زندگی حاشیه‌نشینان سراسر ناهنجاری و انباشته از مشکلات است. مشکلاتی که همچون حلقه‌های یک زنجیر به هم وابسته اند و صرف نظر کردن از هر یک مانع از درک صحیح و واقع بینانه از زندگی آنان است. طبق موازین بین‌المللی، شاخصهایی در نظر گرفته می‌شود که مؤید تأمین حداقل نیازهای جامعه انسانی و برآوردن ضروریات اولیه زندگی است و حاشیه‌نشینان به گروههایی اطلاق می‌شوند که حتی از تأمین این حداقل‌ها نیز ناتوانند و از هر جهت در محرومیت بسر می‌برند. لذا محرومیت از اساسی‌ترین و ضروری‌ترین نیازهای یک جامعه و یا یک گروه انسانی - آموزش، مسکن، بهداشت، اشتغال و هویت فردی و اجتماعی - را به عنوان مشکلات مبتلا به حاشیه‌نشینان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آموزش

محرومیت از آموزش کلاسیک و امکانات مختلف آموزش، از مشکلات اساسی است که حاشیه‌نشینان با آن روبرو هستند و چنانچه گفته شد، موضوع فقط این نیست که چند نفر نمی‌توانند بخوانند و یا بنویسند بلکه موضوع این است که عده‌ای بخاطر کمبود معلم، مدرسه، فقر و تهیدستی و بالاخره مهیا نبودن شرایط اولیه و اساسی تحصیل، از خواندن و نوشتن محروم مانده‌اند و شرایط ناگوار آموزشی و فرهنگی حاشیه‌نشینان از دیگر مشکلات اقتصادی - اجتماعی آنان قابل

● مسئله حاشیه‌نشینان و مشکلاتی که با آن دست به گریبانند، تنها مسئله گروه و تعدادی نیست که از نعمت آموزش صحیح، مسکن مناسب، خدمات و رفاه شهری، بهداشت و سلامت تن و روان محرومند و زندگی مصیبت‌باری دارند بلکه مسئله، شرایط و ساختار بیمارگونه‌ای است که هر روز اعضا و عناصر سالم، قوی و قابل رشد را در معرض هجوم عوامل بیماری‌زا و کشنده قرار داده و با ضعف و زبونی آنان را از صحنه حیات خارج می‌کند.



تجزیه و تفکیک نیست. پیشرفت و جهش ناگهانی که در علم و دانش در سالهای اخیر بوجود آمد - اما همانند بسیاری دیگر از مواهب و نعمت‌ها برای همگان قابل دسترسی نبود - موجب شد که گروه معدودی از نعمت باسوادی و ارتقاء به مدارج بالای تحصیلی برخوردار شوند و خیل عظیمی که حاشیه‌نشینان در میان آنان محسوسند، همچنان در ظلمت بیسوادی باقی بمانند. بررسیهایی که از حاشیه‌نشینان مناطق مختلف تهران به عمل آمد، بیان می‌کند که والدین و سرپرست خانواده‌ها عموماً بیسوادند و به ندرت کسانی یافت می‌شوند که فقط خواندن و نوشتن می‌دانند و این افراد هم در میان مردان به مراتب بیشتر از زنان هستند. در مورد زنان می‌توان گفت که اکثریت قریب به اتفاق آنان بیسوادند.

بیسوادی والدین و اعضای سالخورده خانواده‌ها که عموماً روستایی هستند و به علت فقر و فلاکت روستاها به شهر کوچ کرده‌اند و طبیعتاً از امکان آموزش صحیح و مناسب در روستا نیز بهره‌مند نبوده‌اند، تا حدودی قابل توجیه و اغماض است اما آنچه دردناک است، فرزندان کوچک و بزرگ این خانواده‌هاست که اکثراً در شهر متولد شده‌اند و بیشتر عمرشان را در شهر گذرانده‌اند. آنان که صدای زنگ مدارس همواره در گوششان طنین انداز است و هر روز شاهد رفت و آمد بچه‌های هم سن و سال خود از خانه به مدرسه هستند ولی متأسفانه خود از نعمت باسوادی محرومند. کمتر از نیمی از بچه‌هایی که هر ساله در میان حاشیه‌نشینان متولد می‌شوند، امکان آموزش بدست می‌آورند و تنها چهار نفر از هر ۱۰ کودکی که از این

گروه اجتماعی وارد مدرسه می‌شوند موفق به اتمام دوره ابتدایی می‌گردند و بیش از ۶۰ درصد دانش‌آموزان مناطق حاشیه‌نشین افرادی هستند که مرتب مردود می‌شوند و بالاخره پس از چند سال درس خواندن در یک کلاس، به عنوان عقب‌مانده ذهنی و عدم کشش فکری، از مدرسه اخراج می‌شوند. منطقی که پشت این آمارها نهفته است، فقر خانواده‌های کودکان وضع فرهنگ و آموزش آنان است. آنچه که والدین از فرزندان خود انتظار دارند، فرزندان با سواد تحصیل کرده نیست، بلکه افرادی است که بتوانند منبع درآمدی برای خانواده خود باشند و شاهکارشان را در این می‌بینند که در جامعه‌ای که آنان را پس می‌زند، برای خود جایی پیدا کنند و با انجام کاری و کسب درآمدی به خانواده‌های خود کمک نمایند از این رو است که بیش از نیمی از فرزندان، مجبور به ترک مدرسه می‌شوند و در کنار آنانی که بدون هیچ‌گونه تحصیلی مستقیماً در کودکی وارد زندگی اقتصادی شده‌اند، در جستجوی کار و کسب درآمد به گوشه و کنار شهر می‌زنند.

خانواده‌های حاشیه‌نشین به با سواد شدن پسران بیش از دختران اهمیت می‌دهند چرا که با سوادان برای بدست آوردن کار شانس بیشتری دارند. اما به تحصیل دختران اهمیت چندانی نمی‌دهند و اگر هم دختری به مدرسه برود، درس خواندن و مدرسه رفتن او از نظر والدین اولویتی ندارد و در میان مسئولیتها و کارهای سنگینی که در خانه به دوش دختران است، گم می‌شود. بعلاوه بیسوادی والدین نیز مزید بر علت شده و در راه کسب آموزش فرزندان موانع عمده‌ای بوجود می‌آورد که مهمترین آن افت تحصیلی و مردود شدن مکرر است که منجر به اخراج آنان از مدرسه می‌گردد.

اشتغال

بیکاری و نداشتن کاری با درآمد کافی، علت اصلی و اساسی حاشیه‌نشین شدن بسیاری از خانواده‌هاست، چرا که اکثر حاشیه‌نشینان به علت فقر و فلاکت روستاها و در پی بدست آوردن شغل و درآمدی مناسب، راهی شهرها شدند و به صورت گروه‌های حاشیه‌نشین درآمدند. اگرچه طبق اظهارات حاشیه‌نشینان، آنان در شهر درآمد و شغل بیشتری دارند و حاضر به بازگشت به

● موضوع فقط این نیست که چند نفر نمی‌توانند بخوانند و یا بنویسند، بلکه موضوع این است که عده‌ای بخاطر کمبود معلم، مدرسه، فقر و تهیدستی و بالاخره مهیا نبودن شرایط اولیه و اساس تحصیل، از خواندن و نوشتن محروم مانده‌اند و شرایط ناگوار آموزشی و فرهنگی حاشیه‌نشینان از دیگر مشکلات اقتصادی - اجتماعی آنان قابل تجزیه و تفکیک نیست.

● عهده‌دار بودن مشاغل کاذب یعنی مشاغلی که نیاز به مهارت، تخصص، دقت، زمان و نظم خاصی نداشته، فاقد امنیت و آتیه است، بیانگر این معناست که حاشیه‌نشینان جذب بازار شهری نمی‌شوند و دریافت پیچیده اقتصاد شهری جایی ندارند.

روستاهایشان نیستند و از زندگی در شهر - در مقایسه با زندگی روستایی - ابراز رضایت می‌کنند اما وقتی از نوع کار و میزان درآمدشان صحبت می‌کنند، بیکاری و نداشتن کار دائم و تمام وقت را می‌توان از مشخصات بارز آن به حساب آورد. آنان که اکثراً کشاورز و دامدار بودند و در پی رها کردن یا از دست دادن زمین و دام به شهر آمدند، از هیچ‌گونه مهارت و تخصصی که اقتصاد شهری، نیازمند آن باشد برخوردار نیستند لذا حتی اگر در کارگاه یا کارخانه‌ای نیز کار کنند، در شمار کارگران غیر ماهر و عمدتاً روزمزد به حساب می‌آیند و اغلب آنها کارهایی از قبیل دوره‌گردی دست فروشی، کارهای ساختمانی و غیره دارند. در یکی از مناطق حاشیه‌نشین تهران، اکثریت قریب به اتفاق مردان خانواده، بادکنک فروشد و با درآمدی که از این طریق بدست می‌آورند زندگی می‌کنند ولی جالب است که باز هم اظهار رضایت می‌کنند و زندگی در شهر را ترجیح می‌دهند.

مسئله‌ای که بقای حاشیه‌نشینان را حتی در شرایط فوق‌العاده بد و ناهنجار تثبیت می‌کند و راه بازگشت به روستا را به رویشان می‌بندد، همین

نکته است که از نظر آنان، شهر هر چه باشد، فضای امکانات و افق آزادی و کار است. اگر چه پیدا کردن کار منظم و تمام وقت و آتیه‌دار، مشکل است ولی بازار کار چنان متنوع و گسترده است که می‌توان گوشه‌ای از آن را گرفت و از گرسنگی نبرد. اگر چه روستاییان فقیر و تهیدست با گریز از انزوای روستا و روی آوردن به حاشیه شهرها، فلاکتی را رها کرده و فلاکتی دیگر بر می‌گزینند ولی به هر حال برایشان امیدبخش تر است این زبان حال اکثر حاشیه‌نشینانی است که علیرغم همه مشکلات و مصائبی که دارند، حاضر نیستند زندگی در شهر را - حتی اگر در حاشیه نیز باشد - از دست بدهند.

بنابراین آنها برای همیشه در شهر می‌مانند و هسته اصلی صاحبان مشاغل کاذب را در شهر تشکیل می‌دهند. عهده‌دار بودن مشاغل کاذب یعنی مشاغلی که نیاز به مهارت، تخصص، وقت، زمان و نظم خاصی نداشته و فاقد امنیت و آتیه است، بیانگر این معناست که حاشیه‌نشینان جذب بازار شهری نمی‌شوند و دریافت پیچیده اقتصاد شهری جایی ندارند. درآمد حاصل از چنین کارهایی طبعاً برای گذراندن زندگی خانواده‌های حاشیه‌نشین - که اکثراً پرجمعیت نیز هستند - کافی نیست، لذا چنانچه قبلاً نیز اشاره شد کودکان و فرزندان این خانواده‌ها به محض رسیدن به سن کار سعی می‌کنند با انجام کاری نظیر کار پدرانشان مقداری از بار زندگی را به دوش بکشند. اما گویا این نیز کفایت زندگی پرهزینه شهری را نمی‌کند چرا که زنان نیز با کار کردن در منازل دیگران، سعی دارند در تأمین زندگی خانواده سهمی داشته باشند. معمولاً زنان و دختران بزرگ خانواده صبحها برای انجام کار در منازل دیگران از خانه خارج می‌شوند و این در حالی است که بچه‌های ریز و درشت آنان در میان گل و لای و در فضایی بسیار آلوده، با اسباب بازی‌هایی که از تکه‌های حلب و چوب و لاستیک دست کرده‌اند، با هم به بازی مشغولند.

مسکن

حاشیه‌نشینان که بر اثر فقر مناطق روستایی به شهر آمدند، هر جا زمین خالی یافتند، بدون هیچ‌گونه سرمایه و با ابتدایی‌ترین وسایل و ابزارهای که در دسترسشان بود، برای خود سرپناهی

ساختند. لذا انبوهی از ساختمانهای بدشکل و نامناسب در محلات کثیف و آلوده شهرهای بزرگ بوجود آمد که به خاطر نوع مصالح خاصی که دارند کاملاً از سایر قسمت‌های شهر جدا و قابل تشخیص هستند و به لحاظ ظاهری هیچگونه تقارن و تشابهی با سایر بخشها ندارند. هنگام عبور از خیابانهای عریض و طویل و گذشتن از کنار ساختمانهای چندطبقه با بهترین مصالح عالی ترین نقشه، یکباره سر پناهایی که از رویهم قرار دادن چند قوطی حلبی درست شده و در کنار یکدیگر قرار گرفته اند توجه انسان را به خود جلب می‌کند. این گونه مساکن خلق الساعه که توسط مهاجرین و تهیدستان روستایی به هنگام ورود به شهر ساخته شده اند براساس نوع مصالح و اشکالشان نام خاصی دارند که آونک، چادر، کپر و حلبی آباد از آن جمله می‌باشند. علیرغم تفاوت‌های ظاهری، همه آنها اتاقک‌هایی کوچک با سقف‌هایی کوتاه و بدون پنجره و تاریکند و فاقد هرگونه وسایل رفاهی از قبیل آب، برق، سیستم فاضلاب و غیره می‌باشند. نامناسب‌ترین نوع مسکن حاشیه نشینان در زاغه‌ها و گودها قابل مشاهده است، این مساکن همان حفره‌های تعبیه شده در دل کوهها و غارهاست. البته در ایران این گودها تخریب شده و ساکنان آن با حاشیه نشینان محلات دیگر زندگی می‌کنند.

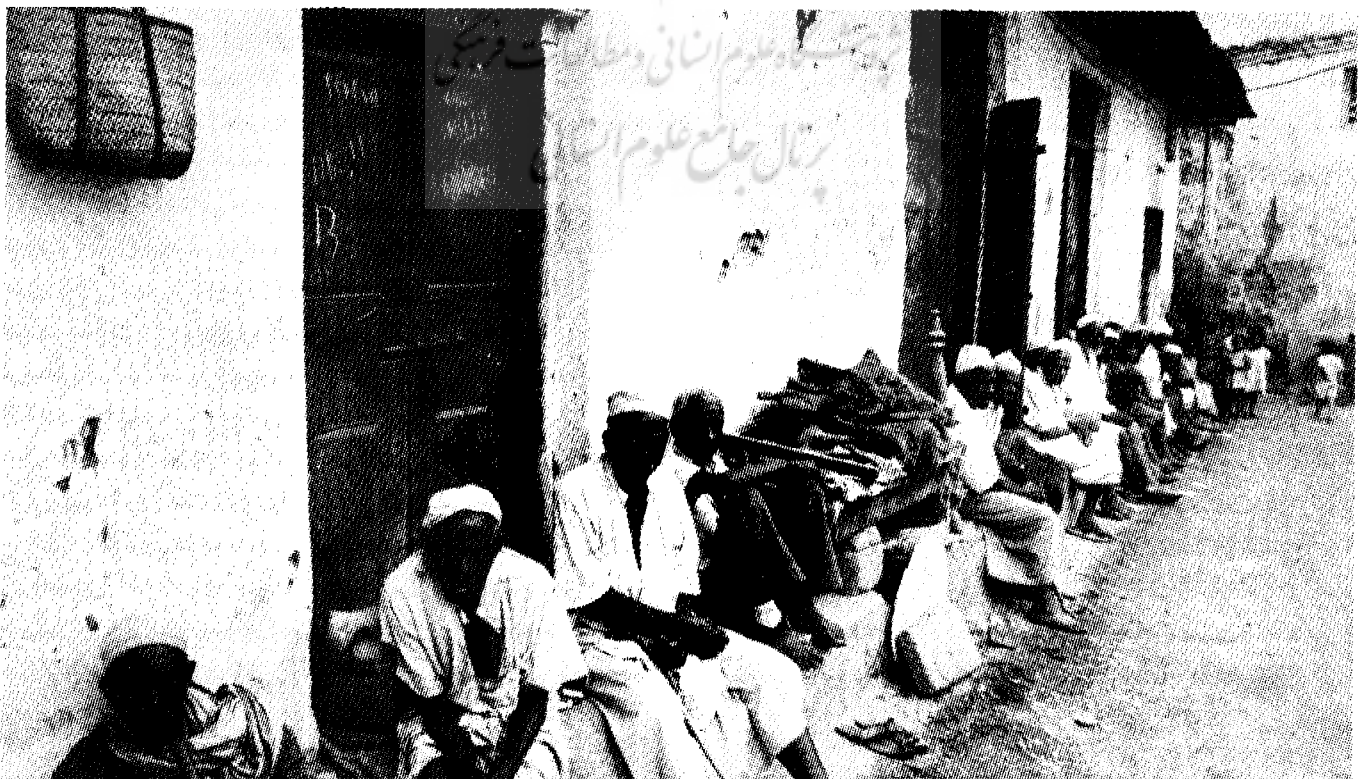
بهداشت

بهداشت و سلامت فردی و محیطی از جمله شاخصهایی است که در محلات حاشیه نشین کاملاً به فراموشی سپرده شده است. از آب آشامیدنی سالم، سیستم فاضلاب، اتاقهای نورگیر که زیربنای بهداشت محیطی را تشکیل می‌دهند، هیچ خبری نیست. آب لوله کشی کیلومترها از محلات حاشیه نشین فاصله دارد و با چند سطل آبی که در طول روز می‌آورند، هم آب آشامیدنی و هم آب برای شستشوی لباس و ظروف را تامین می‌کنند و آبی که مصارف متعددی دارد همواره آلوده بوده و اعضای خانواده را در معرض انواع بیماریهای عفونی و انگلی قرار می‌دهد. بچه‌های نحیف و بیمار با زخمهایی بر گونه و دست و پا، شیوع مرگ و میر نوزادان و بچه‌های خردسال، بهترین گواه آلودگی آب و فضای زندگی حاشیه نشینان است. مادران از بیماریهای ناگهانی و غیرمنتظره‌ای حکایت می‌کنند که یکشنبه به سراغ فرزندانشان آمده و آنان را به کام مرگ کشانده است. فضای آلوده و غیربهداشتی زندگی موجب شده است تا علاوه بر مرگهای ناگهانی که حاشیه نشینان هرگز از آنان در امان نیستند، نوعی مرگ تدریجی نیز همواره در کمین آنان باشد چرا که ضعف و سستی و بیماری در چهره‌شان موج می‌زند. گذشته از چند محله حاشیه نشین، در بقیه

محلات واکسیناسیون نوزادان کلمه‌ای غریب و ناآشناست، نه خود آنان برای واکسن زدن نوزادان به درمانگاه مراجعه می‌کنند و نه درمانگاههای اطراف برای واکسینه کردن کودکان اقدامی می‌نمایند. از این رو معلولیت‌های جسمی نیز در بین حاشیه نشینان شیوع فراوان دارد و از هر ده خانواده یک عضو خانواده، قطعاً قربانی یکی از بیماریهای فلج کننده می‌شود. فقدان سیستم فاضلاب، ضعف بهداشت فردی و محیطی را چندان برابر می‌کند. وجود آبهای راكد و آلوده در گوشه و کنار و در اطراف آونکی که در نتیجه شستشوی ظرف و لباس جمع می‌شود و انواع حشرات را به دور خود جمع می‌کند - بعلاوه محل بازی بچه‌های علاقمند به آب نیز - عامل مهمی در آلودگی محیط زیست این محلات به شمار می‌آید.

بی هویتی، جرم و بزهکاری

حاشیه نشینان چنانچه براساس ضروریات زندگی موطن و زادگاه اصلی خود را ترک کردند و در شهر آواره و گمنام شدند و یاد و نام و ماهیت زادگاهشان را به فراموشی سپردند، به اقتضای شرایط جدید زندگی و محیطی که در آن بسر می‌برند، بتدریج ماهیت و هویت انسانی و فردی خود را نیز از دست می‌دهند و به تبع شرایطی که دارند، با هویت جدیدی ظاهر می‌گردند تا بهتر



توانند راه زندگی خود را بازیابند و از گرسنگی و بدبختی هلاک نشوند. مجموعه شرایطی که حاشیه‌نشینان را در بر می‌گیرد، از مهاجر بودن و اصالت روستایی داشتن تا بیکاری و فقر و سطح پایین فرهنگ و آموزش، همه و همه دست به دست هم می‌دهند و آنان را در خلاء فکری و روانی و در فضای بی‌ارزشی و بی‌هویتی قرار می‌دهند. تا همچون مهره‌ای بی‌اراده و بی‌اختیار در خدمت دیگران قرار گیرند. بحران هویت، سرنوشت محتوم اکثر مهاجران — خاصه مهاجران فقیر و تهی‌دستی همچون حاشیه‌نشینان — است که در جامعه به دنبال کار و کسب درآمدند. آنان مجبورند زندگی سنتی خود را ترک کنند تا در ساختار اجتماعی — اقتصادی جدید شهری جایی داشته باشند. اگرچه این کار دشوار و مستلزم رها کردن ارتباطها و الگوهای گذشته و پذیرفتن الگوهای فرهنگی بیگانه‌ای است که آنان هیچگونه سنخیت فکری و روحی با آن ندارند اما تمامی گروه‌های حاشیه‌نشین با این انتخاب ناگوار مواجهند که یا با وفادار ماندن به سنتهای خود، حیات واقعی اعضای خود را به خطر اندازند و یا با رها کردن آن و قراردادن خویش در معرض تغییرات فرهنگی نیازهای رفاهی و اقتصادی اعضای خود را برآورده سازند. این کشمکشها سرانجام به نفع کسب هویت جدید شهری پایان می‌یابد. هویت جدید و نفوذ فرهنگی و ارزشی، ابتدا در سبک لباس پوشیدن و ظواهر زندگی مردان و زنان تغییراتی بوجود می‌آورد و بتدریج در تمامی زوایای زندگی رسوخ می‌کند. بحران هویت که به دنبال از دست دادن کانونهای هویت یعنی نقشهای کنترل کننده، گردهم آورنده، وابستگیهای خانوادگی و ارزشهای فردی و اجتماعی بوجود می‌آید، مهمترین مشکل فردی و اجتماعی حاشیه‌نشینان و عامل اصلی تبدیل آنان به کانون و محور فساد و تباهی است. هنگامی که پدیده فرهنگ‌پذیری یا نفوذ فرهنگی در ارتباط با سایر شرایط اجتماعی و اقتصادی حاشیه‌نشینان قرار می‌گیرد، به عبارت دیگر در نتیجه تلفیق بحران هویت فردی و اجتماعی، شرایط مناسبی برای ارتکاب انواع جرائم و کجرویها بوجود می‌آید و چنین گروه‌هایی کانون شیوع اعتیاد، دزدی و تکلدی می‌گردند. از این روست که گروه‌های حاشیه‌نشین شهری علاوه بر اینکه با انواع

مشکلات و ناهنجاریهای اقتصادی اجتماعی روبرو هستند، خود با بوجود آوردن کانونهای فساد، منشاء مشکلات و ناهنجاریهای فراوانی برای جامعه می‌باشند.

کودکان که از سنین پایین با انواع کارهای غیرقانونی و فسادانگیز پدران و مادرانشان آشنا می‌شوند در سنین کم راه بزهکاری و کجروی را یاد می‌گیرند چنانچه اکثر بزهکاران از فرزندان خانواده‌های حاشیه‌نشین و محلات فقیرنشین هستند. بعلاوه چنین محیطی که از یک طرف فقر و بدبختی و بیکاری در آن موج می‌زند و از طرف دیگر انواع فعالیت‌های آلوده و غیرقانونی در آن رواج دارد، طبعاً محیط سالمی برای رشد انسانهایی سالم نیست و همواره خطر بیماری روحی و عصبی، کودکان و بزرگان را تهدید می‌کند لذا اکثر این خانواده‌ها بخصوص فرزندانیشان از سلامت فکری و روانی بی‌بهره‌اند و به انواع بیماریها مبتلا می‌باشند که این نقصان روحی خود زمینه مساعدی است برای انواع جرائم و انحرافات تازه، چنانچه بیش از نیمی از بزهکاران ساکن محلات حاشیه‌نشین، دچار بیماریهای روحی و عقده‌های روانی هستند.

راه حل

اساسی‌ترین راه حل، حل مشکل حاشیه‌نشینی است، نه حل مشکلات حاشیه‌نشینان. چرا که مشکلات حاشیه‌نشینی، اگرچه بسیار وخیم و هراس‌انگیز است، خود معلول عوامل مهم‌تری است که باعث بوجود آمدن گروه‌های حاشیه‌نشین شهری شده است. لذا به نظر می‌رسد هرگونه راه حلی که منجر به حل و رفع یکی از مشکلات حاشیه‌نشینان گردد، به حل واقعی مشکل کمکی نمی‌کند، بلکه هر روز جامعه شهری را با موج تازه‌ای از مهاجران روستایی و گروه‌های جدیدی از حاشیه‌نشینان شهری مواجه می‌سازد، چرا که راه انهدام معلول بجای علت در پیش گرفته شده حال آنکه علت حاشیه‌نشینی را باید بازشناخت و برای از بین بردن آن چاره‌ای اندیشید. حاشیه‌نشینی معلول شرایط اقتصادی — اجتماعی است که بر اساس سیاستهای غلط گذشته و در روند وابستگی ایران به نظام سرمایه‌داری جهانی بوجود آمده است. روندی که

در راستای تحقق اهداف سلطه‌گرانه نظام امپریالیستی، هر روز با طرح و اجرای برنامه‌ای تازه، بخشی از جامعه را، گروهی از آحاد مردم را قربانی می‌کند. این بار نیز در طرحی که با صنعتی شدن (صنعت مونتاژ و وابسته) شهرها آغاز گردید و در طی سالها تغییر و تحول به مکانیزه شدن کشاورزی و تمرکز اراضی انجامید و سپس انبوه جمعیت روستایی بیکار و بی‌زمین را در پی جذب در بخش صنعتی و خدماتی به شهرها کشانید. بخش عظیمی از جمعیت روستایی با مهاجرت به شهر و شروع زندگی مصیبت‌بار در حاشیه شهرها قربانی شدند. گروه‌های مهاجر که بر اثر بی‌چیزی و نداری از زادگاه خود به سوی شهرها سرازیر گشتند، به علت عدم توان اقتصاد شهری در جذب آنها و نبودن فرصتهای اشتغال و عوامل بازدارنده شهری چون هزینه بالای زندگی و فرهنگ مصرفی شهر، نتوانستند به متن شهر راه پیدا کنند و در نتیجه مجبور به زندگی در حاشیه شهرها شدند. در واقع نظامهای وابسته استعماری بیش از رشد و توسعه شهرها در به بن بست کشانیدن روستاها موثر بودند. بدین ترتیب، پویش مهاجرت از روستا به شهر که از حالت طبیعی خارج شده و روند فزاینده‌ای بخود گرفته بود، خود یک مشکل اجتماعی و مسبب مشکلات فراوان دیگری شد که حاشیه‌نشینی یکی از آنهاست. از این رو راه حل مشکلاتی که به تبع مهاجرت بی‌رویه بوجود آمدند، این است که سیر مهاجرت از روستا به شهر روند طبیعی بخود بگیرد. به عبارت دیگر، لازم است راهی را که منجر به وابستگی جامعه، مهاجرت فزاینده و تولید مناطق حاشیه‌نشین گردید با دقت و با همه پیچ و خمهایش برگشت و ریشه فقر و استضعاف را از درون خشکاند، باید ساختار اقتصادی — اجتماعی بوجود آورد که در چارچوب آن، توسعه روستایی محور و کانون توسعه قرار گیرد، باید دافعه‌های روستایی جای خود را به نیروهای جذب کننده بدهند تا تفاوت فاحش سطح زندگی و درآمد و امکانات بین شهر و روستا کاهش یابد. و سرانجام باید مبارزه با فقر و فلاکت حاشیه‌نشینان را با زدودن فقر از چهره روستاها آغاز کرد و با برداشتن فشارهایی که بر دوش مناطق روستایی است فشارهایی چون فقر، بیکاری، بیسوادی و رکود اقتصادی و اجتماعی را از مناطق شهری برداشت.